

دکتر مهدی رفیع

چند نمونه از خلیات ملل در مقایسه

با ملت فرانسه

سال گذشته مؤسسه انتشاراتی „ Plon „ کتابی تحت عنوان « Le Mal »

Français - منتشر کرد .

از بدو انتشار این کتاب ، نام و محتوای آن از یک سو و اشتها مؤلف از دیگر سو موجب بحث و گفتگوی فراوانی در اطراف آن گردید . عنوان کتاب را با مطالعه و بررسی محتوای آن ، با اندک تسامحی میتوان « عیوب ملت فرانسه » ترجمه کرد .

مؤلف کتاب „ Alain Peyrefitte ” از فرهیختگان سابق *École nationale de l'administration* است که از مؤسسات آموزش عالی مدیریت ، با شهرت جهانی میباشد . مؤلف عهده دار مشاغل حساسی در فرانسه بوده است که از آن میان به ۷ بار وزارت او باید اشاره کرد . وی دارای تجارب گوناگونی در زمینه اقتدارات اداری ، قانونگذاری ، اجرائی ، ناحیه ای و بین المللی است .

و اما کتاب بالنسبه مطول و بالغ بر ۵۲۷ صفحه است . برای آنکه خوانندگان

نشریه داخلی به موضوعات و مضامین این کتاب و قوفی اجمالی پیدا کنند ذیلا گزیده ای از مطالب یکی از فصول آنرا که بیشتر ناظر بر خلیات ملل در مقایسه

با ملت فوانسه است به فارسی برگردانده میشود .

۱ - از روز بعد از پایان جنگ ، من که بعنوان دانشجو در انگلستان بودم با مطالعه دربارهٔ خانواده‌ای که نزد آنها زندگی میکردم ، احساس کردم به نخستین نمونه ، در تحقیقات خود دست یافته‌ام .

هر بامداد هنگامی که مشغول صرف صبحانه بودیم ، صاحب‌خانه رفتار غریبی داشت . حدود ده دقیقه به ساعت ۹ ناگهان حالت عصبی به او دست میداد ، به ساعتش نگاه میکرد ، رأس ساعت ۹ یکباره ناپدید میشد و تا بازگشت او آرامش برقرار میگردد . سرانجام موضوع را دریافتم . توصیه شده بود که روزانه از ساعت ۹ تا ۱۲ و از ۲ تا ۵ بعد از ظهر ، شهروندان از برق و شوفاژ استفاده نکنند ، از این رو صاحب‌خانه ما برای قطع فوری برق در این ساعات ناشکیبائی نشان میداد .

اصولاً مردم انگلستان اطاعت و حرف شنوی داشتند یا به تعبیری دقیقتر ، بهنگام حرمان و شدائد این ویژگی در ذات و نفس این مردم بود و در این مورد نیاز به هیچ نظارت و کنترلی احساس نمیگردید . در مواقع بحرانی استعداد از مردم ، از هرگونه اقدامی مؤثرتر بود . اقتدارات عمومی به مردم (اطمینان و اعتماد) داشتند ، در حالیکه مقارن این اوقات در فرانسه مقررات شداد و غلاظی وضع و اجرا گردید .

صاحب‌خانه میگفت : « ما اینگونه پرورش یافته‌ایم اگر یکی از همسایه‌ها در ساعات غیر مہجاز متوجه روشنائی در خانه من شود » پرسیدم آیا به شما تذکر خواهد داد ؟ پاسخ داد « ابدآ ، ولی به شدت شگفت زده خواهد شد » واقعاً این قدرت معنوی و همگانی ، شگرف است .

در میلیونها کانون خانوادگی در انگلستان ، اطفال بدین نحو ، از الگوهای رفتاری والدین خود درس میگیرند و این چیزی است که هرگز نمیتوان در دوره های تعلیم میهن پرستی به کسی آموخت . در لندن ، حتی در يك خیابان کاملا خلوت ، رانندگان وقتی حرکت میکردند که چراغ راهنمایی سبز شده باشد . وجدان عمومی همواره مانع تخلفات میگردد .

آموزش چه در کلاسهای دبستان و چه در دانشگاه اکسفورد متناسب با جامعه ای بود بر مبنای توافق مشترك .

فرقه گرایی در این جامعه منسوخ گردیده بود . شاگردان بسیار كوچك را در مدارس بنحوی پرورش میدادند تا عقایدشان متضاد بنظر رسد ، ولی در عین حال به عقیده مخالف خود احترام می گذاشتند (واطمینان) داشتند که تحری حقیقت و احراز واقع از طریق تبادل نظر و تعاطلی افکار امکان پذیر است .

در هایدپارک ، مردم برای شنیدن سخنان ناطق کمتر کنجکاوی نشان میدادند تا برای استماع پاسخگوئی يك شنونده .

بر هیچ عقیده ای از ابتدا خط ترقین کشیده نمیشد .

آیا در آن هنگام قابل تصور بود ، که چند سال بعد همین مردم بتوانند زیر بمبارانهای شدید ، با عزم و خونسردی خود آزادی اروپا را نیز مانند آزادی خویش نجات دهند ؟ در حالیکه مردم فرانسه خود را روی جاده های می انداختند تا بتوانند مانع عقب نشینی گروههای خود شوند .

اصولا تمایل فطری ملت فرانسه در جهت بی نظمی است در حالیکه ملت انگلیس به انضباط چنین تمایلی دارد .

۲ - روزی در فرودگاه « آتلانتا » در فاصله بین دو پرواز ، خواستم

به واشنگتن تلفن کنم . وقتی تلفنچی به من گفت چند « سنت » در تلفن دیواری باید بیاندازم ، ناگهان متوجه شدم که مسافرین هواپیمای ما در حال سوار شدن هستند ، در حالیکه من نه باندازه کافی پول خرد داشتم و نه فرصت خرد کردن پول ، همیقدر انصراف خود را به تلفنچی اعلام کردم . تلفنچی گفت : « من فوراً ارتباط تلفتی را با واشنگتن برقرار میکنم ، شما هم هر وقت پولتان را خرد کردید ، همانجا حق المکالمه را بپردازید ، فی المثل اگر توانستید هنگام ورود به نیویورک . »

نکته اینجاست که او حتی نمی توانست تصور کند که ممکن است قلبی هم در بین باشد . او (اعتماد و اطمینان) میکرد ، گفته میشود این خلیقات از ویژگیهای شمالیهاست و کشورهای لاتین نمی توانند به آن خوگر شوند .

آیا این امر به کیفیت اقلیمی بستگی دارد ؟ آیا میثاق (اعتماد و اطمینان) با « کرموزم » ها عجیب شده است ؟ آیا اصلح آن نیست بگوئیم آموزش اجتماعی است که به موجودات شکل میدهد ؟

بازرگانی فرانسوی که مقیم مونرآل است برایم تعریف میکرد که از ابتدای اقامتش ، هنگام عبور از بزرگ راه کبک ، از سکه های مخصوص تلفن فرانسه که نصف قیمت ولی هموزن سکه مقرر برای انداختن در باجه مخصوص بود استفاده میکرد و هر بار که به فرانسه مراجعت میکرد به مقدار کافی سکه برای این تقلب لذت بخش همراه میبرد . مع ذلك ، به مرور دچار عذاب وجدان بود ، چه آنکه احتمال میرفت ، سرانجام روزی در حین ارتکاب ، نزد همکاری زسوا شود و تنها و بدون شریک جرم با نگاه شماتت بار او مواجه گردد .

۳ - انسان حیوانی است تغییر پذیر . در کشورهای که بنظر میرسد (اعتماد و اطمینان) مبنای روابط اجتماعی را تشکیل میدهد ، مشاهده کردم ، هموطنانم از دانشجو ، آموزگار و بازرگان به سهولت با محیط خوگر شده اند . اگر چه فرد به سرعت با محیط خوگر میشود ولی برای يك اجتماع این امر ، تنها به آهستگی تحقق می پذیرد .

مردم انگلیس معتقدند « برای پرورش يك چمنزار خوب صدسال وقت لازم است . » حس (اعتماد و اطمینان) که در بعضی از جوامع ، برخلاف دیگر جوامع ، وجود دارد منبث از نوع سازمان این جوامع و ساخت ذاتی اسطیس اجتماعی است .

به نظرم می آمد که اگر در این امر به اندازه کافی بذل جهد و تفحص کنم ، شاید بتوانم دریابم که چرا بعضی از کشورهای طی قرون اخیر ، از دیگران پیشی جسته اند و بچه دلیل فرانسه تا این حد باناکامی مواجه بوده است ؟

به وضوح می دیدم که هرگز میثاق (اعتماد و اطمینان) در میان مردم فرانسه موجود نبوده است ولی آیا فقدان این میثاق از قامت ناسازی اندام ما است ؟

هنگامیکه سرگرم این مکاشفات بودم ، دونوع جامعه خیالی را مورد امعان نظر قرار دادم .

از يك طرف ، جامعه ای مبتنی بر (اعتماد و اطمینان) ، بدین معنی که فرد مورد اعتماد و اطمینان جامعه است . افراد و گروهها برای فعالیت و کوشش ، همکاری و انعقاد قرارداد از آزادی برخوردارند . هر يك از شهروندان ، تنها جزئی از اختیار خود را ، بطور موقت و با نظارت خود به رؤسای تفویض

میکنند ، بدین نحو که اختیار از او نشأت میگیرد آنهم با پیمانی آزادانه و قابل تمدید . هر کس جوایگوی خود و اعمال خویش است ، بدون آنکه هرگز بتواند خود را پس پرده معاذیر ، مخفی سازد . فرد به خودی خود به جامعه خوگر میشود ، وقتی در انتظار موفقیت است که قبلا سعی و کوشش لازم را بعمل آورده باشد ، دست به ابداع و ابتکاری میزند که احوال اجازه دهد ، عقیده خود را با واقعیت جدید تغییر میدهد . در مقابل جامعه ای که بی اعتقادی بر آن حاکم است برای تمام اعمال مربوط به زندگانی انسان ، چندین سلسله مراتب وجود خواهد داشت که به انسان فرمان میدهند ، او را داوری میکنند ، به او میگیرند که چه باید انجام دهد ، زیرا سعادت او را از خودش بهتر میدانند .

در هراجماعی کسانی که در بالا قرار گرفته اند همواره بیشتر از کسانی که در پائین قرار گرفته اند ، میتوانند ، میدانند و وجود دارند . گروهها نیز ، مانند افراد ، برای هرابداع و ابتکاری دلسردی نشان میدهند . هر يك از شهروندان احساس میکند در میان انبوه ممنوعیتها محاصره شده است و تنها به اقدامات جاری (روتین) می پردازد .

مطمئناً هیچ ملتی را نمیتوان یافت که مصداق کامل یکی از این دو نمونه باشد یعنی صرفاً اطمینان و یا بی اعتمادی محض بر آن حاکم باشد . چیزی که هست ، در بعضی از ملل یکی از این دو صفت غالب و فائق خواهد بود .